

على أربعة أوجه

إذ

{تلزم} إذ الإضافة إلى جملة

إما اسمية

(نحو: وَادْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ) (انفال/26)

وسیوطی ص 181 در جمع الهوامع ج 3 ص 179: در این صورت خبر مذکور بعد از از مفرد است و قبیح است که فعل ماضی باشد مانند: اذ زیبا قام دما مینی حاشیه خطیب به نقل از شیخ عظیمه در کتاب دراسات: در قرآن کریم بعد از اذ بیشتر جمله فعلیه قرار گرفته است

أو فعلية فعلها ماض

لفظا و معنى

نحو: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ

معنى لا لفظا

نحو: وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ

و قد اجتمعت في قوله تعالى

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا (توبه/40)

متن معنی اللیبب: اذ اول طرف برای نصر است و اذ دوّم بدل از اذ اول است و اذ سوّم را نمی توان بدل دوّم گرفت زیرا تکرار بدل شنیده نشده است مگر در بدل اضراب و تعالی شأنه عن النسیان و الغلط بلکه اذ سوّم ظرف برای ثانی است و ثانی چون رانحه فعل (بکّر) را دارد می تواند متعلق قرار گیرد

اشکال

چگونه اذ دوّم را بدل از اذ اول میگردید در حالی که زمانشان مختلف است؟

جواب ابن هشام به نقل از ابن جنی در کتاب محتسب ج 1 ص 291: تقارب زمانی کفایت می کند

دسوقی ص 219 و دما مینی ص 324: اذ سوّم بر سر مضارع آمده است از باب حکایت الحال ماضیه؛ الحدائق الندیة ص 376: حکایت حال ماضی به این معناست که خودت را در آن زمان ماضی فرض کرده و کأن همین الان واقع می شود و او از آن حکایت می کند

ص: خانه هایی برای دوستانی صمیمی بود که با آنها برادرانه عهد بستم، هنگامی که ما (صمیمی) بودیم، هنگامی که آن (همسایگی و مجاورت) در پیشگاه مردم بود

«الألف» بضمّ الهمزة جمع «ألف» بالمدّ مثل: «كافر» و «كفار» و «نحن» و «ذاك» مبتدأ ان حذف خيراهما. فالتقدير: عهدتهم إخوانا إذ نحن متألفون، إذ ذاك كائن، و لا تكون «إذ» الثانية خبراً عن «نحن»، لأنه زمان و «نحن» اسم عين، بل هي ظرف للخبر المقدر و «إذ» الأولى ظرف ل «عهدتهم»، و «دون» إما ظرف له أو للخبر المقدر أو لحال من «إخوانا» محذوفة، أي: متصافين دون الناس، و لا يمنع ذلك تنكير صاحب الحال؛ لتأخره، و لاكونه اسم عين؛ لأن دون ظرف مكان لازمان و المشار اليه ب «ذاك» التجاور المفهوم من الكلام.

و قال الأخطل كانت منازل ألف عهدتهم * إذ نحن إذ ذاك دون الناس إخوانا

و قد يحذف أحد شطري الجملة فيظن من لا خبرة له أنها أضيفت إلى المفرد و التقدير: إذ ذاك كذلك

{الرد على اضافة {اذ} الى المفرد}

قال امير: المفهوم من الكلام أي من المنازل و الاخوان وزن فُعَال جمع فاعل است رضی ج 1 ص 248: خبر و حال و صفت آوردن اسم زمان از ذات جائز نیست خبر یا حال آوردن اسم مکان از ذات صحیح است در صورتی که حال مقدم بر ذوالحال گردد نکره آوردن ذوالحال جائز است اشکال: خبر آوردن اسم زمان از اسم عين جائز نیست مگر اینکه فائده داشته باشد که یکی از مواضع فائده اجایی است که مبتدا یا ذوالحال اسم عام مانند نحن باشد بنابراین در این مثال خبر قرار گرفتن اذ از نحن باید صحیح باشد

ص: ترکیب شعر: {کانت} فعل ناقصه و ضمیر مستتر {هی} اسم آن و مرجع آن مکان و منزل است، و {منازل} خبر آن و {ألف} جمع {آلف} مجرور به اضافه به معنی دوستان صمیمی است، {عهدتهم}، صفت برای {ألف} شاهد هردو {إذ} مضاف به جمله ای است که خبرش حذف شده، خبر اول {متألفون}، و خبر دوم {کائن} و {إخوانا} مفعول دوّم برای {عهدتهم}، تقدير: {عهدتهم إخوانا إذ نحن متألفون إذ ذاك كائن دون الناس}، نمی توان گفت که خبر مبتدا بعد از {إذ} اول، یعنی {نحن} خود {إذ} دوّم است زیرا هیچگاه اسم زمان، خبر از اسم ذات و جته نمی شود مگر در استعمالات خاصی که این شعر از موارد آن نیست بلکه {إذ} دوّم ظرف است برای {متألفون} که خبر برای نحن است و {إذ} اول ظرف است برای فعل {عهدتهم} و {دون الناس} ظرف است برای {عهدتهم} یا ظرف است برای خبر ذاک یا متعلق به کان مقدر است که حال از اخوانا قرار گرفته است

امیر ص 79: احتمال دیگر در دون الناس: حال برای هم در عهدتهم

خطیب: من لا خبرة له أي من لا علم له بحکم اذ و هو اضافتها الى الجملة

مسألة

{يعوض} من جملة مضافة اليها التثوين

و قد تحذف الجملة كلها للعلم بها، و يعوّض منها التثوين، و تكسر الدال، لالتقاء الساكنين

و زعم الأخص

أن {إذ} في ذلك معربة

دلیل از دست دادن بناء

لنزال افتقارها إلى الجملة

و أن الكسرة إعراب

دلیل اعراب جرّ

لأن اليوم مضاف إليها

بأن بناءها لوضعها على حرفين

پس به خاطر شباهت وضعی مبنی شده است نه خاطر شباهت افتقاری تا با از دست دادن مضاف اليه، بناءش از بین برود

و بأن العوض ينزل منزلة المعوّض عنه فكان المضاف إليه مذکور

یعنی سلّمنا که بناءش به خاطر شباهت افتقاری باشد باز هم مضاف اليه کالمذکور است به دلیل وجود تثوين عوض

و بأن الافتقار باق في المعنى كالموصول الذي تحذف صلته لدليل

یعنی سلّمنا که تثوين عوض کافی در عوض بودن از لفظ مضاف اليه نباشد، ولی معنای مضاف اليه همچنان باقی است و همین در وجود افتقار کافی است

ص: تقدير: يوم إذ يغلب الروم. طبرسي، زمخشری، شیخ طوسی و علامه طباطبایی بر این نظرند

(نحو: يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ (الروم/4 و 5)

امیر ص 80: اخفش قائل است که این تثوين، تثوين تمکين است